

**کتابی که شما منتشر کرده‌اید، نقدی صریح و مستند به دورانی است که به هر حال در مملکت ما وجود داشته، دوران سانسور و سازمان سانسور. خودتان چه تحلیلی از آن دوران دارید؟**

من این را در مقدمه کتابم هم گفته‌ام. بسیاری مواقع فکر می‌کنیم که‌سانسور یک مسأله سیاسی و یا عقیدتی است. اما اگر به آن دقیق شویم، متوجه خواهیم شد آنچه مسأله ساز شده نه عقیده است و نه سیاست. بلکه سازوکار و نهادی است که ما تعریف کرده‌ایم. من از دید خودم که جامعه‌شناسی خوانده‌ام، می‌گویم: تا زمانی که نهادهای شما برای انجام فعالیت‌های تعریف شده، ناقص باشند یا درست تعریف نشده‌باشند، اینها پیامدهایی خواهند داشت که موجب نارضایتی، عدم تعادل در جامعه و بسیاری کاستی‌ها می‌شوند و حتی می‌تواند به کل مجموعه نظام ضربه بزند. به نظر من، در عرصه ممیزی کتاب هم سازوکار تعریف شده اشکال داشت. یعنی آن ساز و کار اگر ۲۰ سال دیگر هم وجود داشته باشد، هرگز و دیگری با هر سلیقه‌ای بیایند ممکن است همان مسائل را به دنبال داشته باشد.

به عبارتی، در ساختارها و نهادها، گاه شما تسهیلاتی فراهم می‌کنید و گاه محدودیت‌هایی پدید می‌آورید. این نهادی که برای کنترل فرهنگ تعریف شده بود، به گونه‌ای بود که امکان‌های بسیار زیادی به افرادی که درون آن عمل می‌کردند، می‌داد. در حالی‌که نباید چنین امکان‌هایی را به اشخاص می‌داد. یعنی مشکل از این نیست که بنده در آنجا قرار می‌گیرم یا شما. یعنی در حال حاضر هم، اگر کسی را در مصدر امر و در آن قسمت قرار بدهید که بخواهد اعمال سلیقه کند، به راحتی می‌تواند به همان شدت گذشته اقدام نماید.

**یعنی شما به نفس وجود اداره‌ای به نام سانسور، نظارت، ممیزی و امثال اینها نقد دارید؟**

نه. چرا که ممیزی شاخه‌ای از کنترل است و کنترل چه آن‌را مثبت بدانیم و چه منفی، در هر جامعه‌ای وجود دارد. یعنی شما نمی‌توانید جامعه‌ای را سراغ بگیرید که در آن افراد آزاد باشند که هر چه می‌خواهند بگویند و به هر شکل می‌خواهند عمل کنند. بعضی فلاسفه اجتماعی یک بیانی دارند که می‌گویند همین که فرد وارد جامعه شد، آزادی خود را محدود می‌سازد. چرا که آزادی فرد با آزادی دیگران و با ارزش‌ها و آرمان‌های مشترک محدود می‌شود.

بنابراین، اگر بگوییم که نفس کنترل را قبول نداریم، چیزی است که هیچ‌کس نمی‌تواند به آن وفادار بماند. تفاوت نگاه‌ها در «شیوه کنترل» است. انتقاد من هم به کنترل نبود به این بود که به این نحو عرصه فرهنگ مکتوب را کنترل کنید، نقد داشته و دارم. چرا که قانون اساسی جواز کنترل را در اصل ۲۴ صادر کرده. همچنین، شورای عالی انقلاب فرهنگی مصادیق موضوع را تا حد زیادی روشن ساخته‌است که کسی هم نمی‌تواند آنها را رد کند. یعنی هر کس از هر گروهی هم که باشد، نمی‌تواند بگوید که کتابی خلاف عفت عمومی منتشر شود اما اینکه چطور می‌توان مصداق «خلاف عفت عمومی» را تعیین کرد، چگون‌ه باید مصداق «مخل مبانی اسلام بودن» را پیدا کرد، اینجا‌جای بحث دارد. آیا ما سازوکار درستی برای تشخیص امر تعبیه کرده‌ایم؟ سازوکاری که مناسب با هدفمان باشد، داریم یا نه؟ یعنی وسایل و نهادی که تعریف کرده‌ایم، با هدفمان سازگار هست یا نه؟

**یک مثال (ناسازگار) را در این باره ذکر کنید.**

شما فرض کنید که یک فرد شاخصی مثل دکتر «جعفر شهیدی» می‌خواهد کتابی منتشر کند. چه کسی می‌تواند کتاب ایشان را کنترل و در مورد آن اظهارنظر کند؟ «من کارمند» می‌توانم اظهارنظر کنم؟ در حالی‌که در نظر رخ داده این‌است که مثلاً در باب کتاب آیت‌الله حسینی نه‌رانی که به هر حال، شخصیتی هستند، فردی که شاید ایشان او را به شاگردی هم نپذیرند، اظهارنظر کرده‌است. یا مثلاً در مقوله تاریخ، اگر قرار باشد کتابی که مربوط به ۴۰۰سال پیش است، بررسی شود، این را چه کسی و به چه نحو باید بررسی کند؟ آیا می‌شود یک کتاب تاریخی را که یک سند مکتوب محسوب می‌شود و همه‌ال‌ تاریخ آن را می‌خوانند، مثل کتاب «جهانگشای جوینی» بیابورم در اداره چاپ و نشر و بگوییم ۱۰خط آن حذف شود، چون به‌نظر بررسی، خلاف عفت عمومی است؟ سازوکار موجود در اداره چاپ و نشر و ممیزی کتاب چنین اجازه‌ای به فرد می‌دهد. یعنی بدون آنکه شخص بررسی، لازم ببیند که تجمات و پیامدهای این اقدام و ضررهایی که به حیثیت نظام می‌زند را مورد توجه قرار دهد، می‌تواند ۱۰خط این کتاب تاریخی را حذف کند. یعنی از یک طرف، شخص اختیارات دارد و از سوی دیگر، ضرورتی ندارد که به کسی یا جایی پاسخگو باشد و در صورت تکامل، دست به اقدام می‌زند. در دوره‌ای که ما بررسی کرده‌ایم، فقط شفاهی به اهل کتاب پاسخ می‌دادند. یعنی هیچ‌کس پاسخگویی اهل تألیف و اهل نشر نبوده‌است. سؤال این است که چرا ما عرصه‌ای که به یکی از حقوق اساسی انسان یعنی آزادی بیان ارتباط دارد را به یک سازوکار اداری واگذار کرده‌ایم که به هیچ‌جا هم پاسخگو نیست. در حالی‌که اگر شما الان به دادگاه بروید و محکوم به بشوید، این محکومیت شما به شکلی مکتوب و مستند به یک قانون ارائه می‌شود. شما می‌دانید که مثلاً به اسناد ماده ۱۰ و بند ۴ محکوم شده‌اید. اما در عرصه فرهنگ از چنین نوشته‌ای خبری نبود. فقط شفاهی گفته‌اند که فلان قسمت‌های کتاب باید حذف یا اصلاح شود. پس در اینجا سازوکاری که تعریف شده، اشکال دارد. برای مثال، شما می‌دانید که زمان یک ساختار خاص دارد. کسی که زمان می‌نویسد، باید شخصیت‌هایی را برای خودش تعریف کند، این شخصیت‌ها با هم تقابل داشته باشند، یا هم با دیگر شوند تا، نویسنده از قیبل این ماجراها، ایده‌ای را که در ذهن دارد، ارائه دهد و به نمایش بگذارد. حال اگر شما یک نفری را در جایگاه ممیزی قرار دادید، که اصلاً نمی‌داند رمان چه ساختاری دارد؟ یک رمان باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟ چرا این شخص در اینجا، صحنه را به این شکل تعریف می‌کند... طبیعی است که سه صفحه رمان را حذف کند و کاری هم نداشته باشد که بعداً چه خواهد شد. این امر، نشان می‌دهد مصوبه‌ای که این‌جسته ممیزی را می‌دهد و سازوکاری که تعریف کرده‌اند، کامل نیست.

**به عبارتی شما به «دولتی بودن سانسور» اعتراض دارید. چرا که وقتی این کار «دولتی» شد، بالاخره دولت افرادی را برای این کار معین می‌کند که طبیعتاً در همه رشته‌ها صاحبنظر نیستند. شما فکر نمی‌کنید این موارد انتقاد شما در یک سیستم دولتی، «طبیعی» باشد؟**

سؤال من این است: وقتی در قانون اساسی می‌آید که نباید

آنچه منتشر می‌شود مخمل به مبانی اسلام باشد، چه کسی مسؤول

اجرای این اصل است؟ دولت یکی از نهادهای موظف است.

شاید همه وظیفه، مربوط به دولت نباشد، ولی وظیفه دولت هست.

می‌دانید که دولت متولی عرصه‌های عمومی جامعه است، بنابراین نمی‌تواند مثلاً نسبت به «عفت عمومی» بی‌تفاوت باشد وبگذارد مطالبی خلاف آن منتشر شود. اما این که دولت چه‌ساز و کاری را دنبال می‌کند تا این امر را تحقق ببخشد، متفاوت است. مثلاً شما ممکن است به جای آنکه از این شیوه‌ای که معمول بوده و انجام شده و یا می‌شود، پیروی کنید، بیابید گروه‌های تخصصی و حلقه‌های نقد به وجود آورید. یعنی پس از آن که کتاب آمد، متخصصین مختلف بیایند و آن را نقد کنند و این امر هم باید درفضای شفاف صورت بگیرد. بدین معنا که باید بباییم در یک فضای آزاد بحث کنیم که چه چیزهایی «مخل به مبانی اسلام» هست و یا چه مسائلی «خلاف عفت عمومی» محسوب می‌شوند. حال اگر مرجع ممیزی به شکلی پنهان و به دور از فضای شفاف تشخیص می‌دهد که فلان کتاب خلاف عفت عمومی است، روشن می‌شود که تصور نویسنده و آن مرجع از «عفت عمومی» متفاوت است. در حالی‌که اگر این مسائل در فضای آزاد مورد بحث قرار گیرد، هم نویسنده می‌داند که مصادیق «خلاف عفت عمومی» چه هست و هم آن کسی که می‌خواهد انتقاد کند. بنابراین

اشاره:

بسیار گفته می‌شود که وقوع دوم خرداد، باعث تحول در عرصه‌های مختلف سیاست و فرهنگ شده‌است. اما کمتر، از آنچه که در سال‌های اول دهه هفتاد بر سر نوشت مردمان و بویژه اصحاب و ارباب این عرصه‌ها روا می‌شد، حکایت مستندی ارائه شده‌است. دکتر «رجب‌زاده» جامعه‌شناسی که عرصه فرهنگ را موضوع مطالعه و پیگیری خویش قرار داده‌است یکی از این دسته راویان است. او در «ممیزی کتاب» که از سوی انتشارات کویر منتشر شده، به همراه تیمی پژوهشی ۱۴۰۰سند از مجموعه ممیزی‌های انجام شده در آخرین سال دوران وزارت ارشاد «مصطفی میرسلیم» را مورد بررسی قرار داده‌است. برای دریافتن آنچه که اتفاق می‌افتاد، باید کتاب را خواند اما وقتی از رجب‌زاده، مآوقع را می‌پرسم به سازوکاری اشاره می‌کند که بر شالوده‌ای از اندیشه «بدبینی» و «غیر مشارکتی» بنا شده بود او بیش از همه درباره حوزه «تاریخ» حساس است و اینکه میزان با تعبیر و تفسیرهای سلیقه‌ای خویش، حیثیت جمهوری اسلامی را سوزانده‌اند. او می‌گوید: «چگونه می‌توان گذشته خود را نیز تحمل نکرد؟» نویسنده «ممیزی کتاب» امیدوار است به روزی که کنترل فرهنگی-اجتماعی جانشین کنترل سیاسی شود و عرصه مدنی در ساز و کار دولتی فرهنگ و اندیشه، مشارکت داده‌شود.بهبانه انجام این گفت و گو- غیر از انتشار کتاب و استقبال از آن- می‌تواند برگزاری نمایشگاه‌های کتاب و مطبوعات در روزهای اخیر باشد.

**می‌کنید دو پایه دارد. یک پایه آن دولت که به عنوان نماینده عرصه عمومی آن را معرفی می‌کنید و دیگری هم جامعه مدنی است. به نظر شما در آن دوره و حتی در حال حاضر، غیر از استیلایی که دولت داشته، «ضعف جامعه مدنی» هم از دلایل تقویت جو سانسور نبوده‌است؟**

بله. ضعف جامعه مدنی و به عبارتی، عدم ارتباط عرصه مدنی و دولتی یکی از عوامل مؤثر بوده‌است که در حال حاضر هم تداوم دارد. البته آن طور که شنیده‌ام خود وزارت ارشاد هم دارد به سمت این می‌رود که باب گفت و‌گو را باز کند و بیشتر به سمت اقتاعی حرکت کند. یعنی اگر هم به فرض درباره کتاب من مشکلی هست، بنشینند و با من گفت وگو کنند و موارد را بگویند. همان چیزی که چندین مورد در عرصه سینما رخ داده‌است. فرضاً فیلمی از منظر قضایی یا منظر قضایی مشکل داشت، وقتی که متخصصین فن نشستند و با او گفت وگو کردند، گفتند ما به این دلایل، این صحنه‌ها و موارد را در فیلم لحاظ کرده‌ایم. طبیعتاً طرف مقابل هم قانع شده و پذیرفته که فیلم مشکلی ندارد. به نظر من، باید باب چنین گفت وگو‌هایی باز شود. چرا که عرصه عمومی

محمد جواد روح

یعنی تأکید بر تقویت عرصه مدنی، یک محور اساسی است. حتی در این زمینه اقداماتی هم انجام شده‌است. مثلاً در عرصه سینما تلاش شده تا ارباب و اصحاب آن عرصه همکاری بکنند. اگر ما بپذیریم که تقویت عرصه مدنی از سیاست‌های اصلی ارشاد در دوره جدید است، باید انتظار داشته باشیم که در این دوره اجتماعات و عرصه مدنی مثلاً تشکل‌های اهل ادب، کتاب، علوم اجتماعی و هنر شکل بگیرد و اینها بتوانند رابطه و همکاری لازم را داشته باشند. حتی این نکته در برنامه‌های آقای مسجد جامعی صراحت داشت که باید بخش‌هایی از کنترل فرهنگ را به این عرصه واگذار کنیم. یعنی به عنوان مثال، در باب سینما یا کتاب این نباشد که فقط ارشاد به عنوان متولی دولتی اعمال نظر کند بلکه نهادهای مدنی هم در این زمینه سهم داشته باشند.

به هر حال، این سیاست وجود دارد ولی این که تا چه حد محقق شده‌است، نیاز به یک بررسی میدانی دارد که تا به حال انجام نشده‌است.

**با این وجود، مشخص است که در دوره جدید تحولاتی رخ داده. یعنی کتابفروشی‌ها پر از کتاب شده و یا راه بر**



# کنترل سیاسی فرهنگ

**عرصه‌های متفاوتی که قبل از این کمتر در آن زمینه‌ها کتابی می‌دیدیم گشوده شد اما پختی که وجود دارد، این است، که باز هم آن «اتاق دربسته»‌ای که شما توصیف می‌کنید که کتاب به درون آن می‌رود، ممیزی می‌شود و برمی‌گردد، وجود دارد. هنوز هم هالده‌ای پیرامون ارشاد به ویژه در بخش کتاب هست. یعنی آن ساز و کار هنوز در ابهام به سر می‌برد...**

بله. همین‌طور است. چون ساز و کار و قوانین همان است که بود. تغییری نداشته‌ایم. حرف من هم این است. یعنی ما باید قضیه را فراتر از تغییر آدم‌ها و نگرش‌ها ببینیم. اگر این ساز و کار تغییر نکند و دوباره آدم‌ها و فضا عوض شوند، این ساز و کار همان نتایج پیشین را به دنبال خواهد داشت. الان فقط آدم‌ها تفاوت کرده‌اند، این ساز و کار همچنان ایراد دارد.

**یعنی قانون مشکل دارد؟**

وقتی می‌گوییم ساز و کار به قانون (به معنی مصوبه مجلس) مربوط نمی‌شود. بلکه به تمام طراحی‌های اداری که ما برای کنترل و عمل طراحی کرده‌ایم و به اصطلاح گفته‌ایم به این شیوه عمل شود، به آنها هم مربوط می‌شود. یعنی ما درباره ممیزی فرهنگ یک اصل قانون اساسی داریم. بعد به مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌رسیم و بعد مصوبات هیأت وزیران و در آخر هم، سازوکارهای اجرایی.

«نهادی» که می‌گوییم، همه اینها را شامل می‌شود و در نهایت، آن بخش اجرایی است که اینها را عمل می‌کند و اینجاست که باید تعریف شود و گفته شود که سیاست ما تحقق همان اصل قانون اساسی است اما از یک مسیر جدید و با تمهیدات و ملاحظات جدید.

**شما الان پیشنهاد می‌کنید که اگر می‌خواهیم فراتر از سلاقی افراد و جریانات، به کنترل فرهنگ دست بزنیم باید ساز و کارهای جدیدی تعریف کنیم. چه ضمانتی دارد که با تغییر فضا و بازگشت همان آدم‌های قبلی، ساز و کار هم به حالت قبل بازنگردد؟**

ببینید! شما یک مصوبهٔ هیأت وزیران دارید که آن مجوز لازم را به آن اداره مربوطه می‌دهد. ما اگر این اجازه را تغییر دهیم و یا آن را مشروط به شروطی کنیم که نتواند در آنجا عمل کند و یا اگر هم عمل کند، غیر قانونی باشد، می‌تواند مانع از وقوع احتمالی شود که شما می‌گویید. به عبارتی، قدم اول آن است که ساز و کار تغییر کند. بعد ممکن است که از هر سازوکاری، سوء استفاده بشود و همان طور که در همین سازو کار کنونی هم آنچه انجام شده‌است، بعضاً فراتر از آن چیزی است که سازوکار اجازه می‌دهد.

شما ببینید! هم قانون اساسی و هم مصوبه شوراییعالی انقلاب فرهنگی گفته که مطالب «منافی عفت عمومی نباشد، منخل به مبانی اسلام نباشد» اما اگر من شعری را که سرودم، به شکل یک دفترچه‌ای به ارشاد بدهم و شعر من، ضعیف باشد کجای این به عفت عمومی و مبانی اسلام ضرر می‌زند؟ در حالی که چنین مواردی داشته‌ایم که اداره ممیزی، چاپ کتابی را به علت ضعف شعر و ادبیات مجاز ندانسته‌است.

این بحث جدایی است که برخی گروه‌ها در هر مکانیزمی که قرار بگیرند، از آن در جهت سلاقی و منافع خود سوء استفاده می‌کنند. می‌دانید که مکانیزم‌ها «مطلق» نیستند و همیشه جاهایی را برای اعمال نظر و آزادی افراد بازمی‌گذارند. بنابراین، ممکن است که سازوکارهایی تعریف شود و از آن سوء استفاده کنند اما حداقل در آن حالت، شما می‌دانید که یک امکان را از بین برده‌اید.

**امکان بر خورد سلیقه‌ای؟**

بله، از این راه امکان برخورد سلیقه‌ای کاهش می‌یابد. اما ممکن است باز هم یک نفر برخورد سلیقه‌ای کند اما امکان آن کاهش یافته‌است. کاری که نهادهای می‌کنند این است که امکان برخی اعمال را کاهش و برخی رفتارهای دیگر را افزایش می‌دهند. به عنوان مثال، شما اگر در خانه‌تان را باز بگذارید، امکان سرعت را افزایش داده‌اید. در حالی‌که با قفل کردن در، امکان آن را کم می‌کنید. سازوکارها هم به این شکل هستند. شما یک سازو کار تعریف می‌کنید و آزادی کسی که در قالب آن عمل می‌کند را بسیار زیاد در نظر می‌گیرید و یک سازوکار دیگر، فرد را محدود می‌کند.

برای مثال وقتی شما برای یک پایگان اداره، وظایف آن را تعریف کردید، محدود می‌شود در حالی که رئیس اداره، تعریفی که از جایگاه او شده، تعریفی است که آزادی‌های زیادی به آن می‌دهد. بنابراین، اعمال سلیقه بیشتر می‌شود. یعنی هر چه به سمت مسؤولیت‌های سیاسی و مدیریتی نزدیک می‌شویم، آزادی‌های افراد افزایش پیدا می‌کند. این به آن دلیل است که عرصه‌هایی باید آزادی بیشتر داشته باشند تا بتوانند شرایط را با تحولات جامعه سازگار نمایند. در عرصه کنترل فرهنگ هم به‌نظر می‌رسد که سازوکار باید عوض شود. محدودیت‌ها باید به‌شکلی روشن‌تر و شفاف‌تر تعریف شود نه به این شکل که هر چه ممیز خواست، اعمال شود.

**آقای دکتر! من فکر می‌کنم این نحوه تعریف سازوکارها که دولت و مقام دولتی را آزاد می‌گذارد و در مقابل عرصه مدنی را محدودتر می‌کند، از یک تفکر ریشه می‌گیرد. تفکری که نظایر آن را در برخی نهادهای دیگر خارج از حوزه وزارت ارشاد هم شاهد هستیم. من می‌خواستم شما این تفکر را کمی باز کنید.**

مسلماً وقتی ما یک ساز و کاری را تعریف می‌کنیم، این ساز و کارها از یک طرف ناظر به شرایط واقعی هستند و از طرف دیگر، به عقاید تعریف کنندگان سازوکار برمی‌گردد. مبنای این تفکر هم آن است که فکر می‌کند وقتی در یک مرجع تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد، «تشخیص من» از تشخیص دیگران بالاتر است. بنابراین، سازو کاری که تعریف می‌کنم به شکلی است که امکان اعمال «تشخیص من» را افزایش می‌دهد. در حالی‌که از زاویه‌ای دیگر می‌توان گفت که «دیگران هم به اندازه من، می‌فهمند، حق دارند و توانایی تشخیص دارند.» در این حالت، سازوکاری که تعریف می‌شود امکان مشارکت دیگران هم در آن وجود دارد و «تشخیص من» محدود می‌شود. یا اگر من در مقابل تصمیم‌گیری‌هایم به مراجع معینی پاسخگو باشم. سعی می‌کنم که «خیلی» مسؤولیت‌امور بر عهده من قرار نگیرد. اما اگر ببینم که نیازی به پاسخگویی نیست، ممکن است هر تصمیمی بگیرم.

بنابراین، چنین اقداماتی به یک نوع نگاه و بینش استوار هست. شاید در عرصه ممیزی آنچه که من می‌توانم ادعا کنم این است که این سازوکار بر نوعی «بدبینی» قرار گرفته‌است و به همین دلیل، اهل قلم را شایسته نمی‌بیند که بسیاری موارد را تشخیص دهند. به همین خاطر، جایی هم برای مشارکت آنها باز نمی‌کند. یا فکر می‌کند که اصلاً با آنها «هم‌زمان» نیست و نمی‌تواند حرقش را به آنها بزند. به همین خاطر، در پیشه مشارکت را می‌بندد.

در حالی‌که اگر بپذیریم که ما دارای «آرمان مشترک» هستیم، فرهنگ و زبان مشترک داریم، می‌توانیم صحبت کنیم. یعنی من می‌توانم بگویم که متن شما به این دلایل، خلاف عفت عمومی است. اگر در واقع، «زبان واحد» داشته باشیم، استدلال می‌کنیم. در اینجا ما آمده‌ایم و به جای آنکه از بیرون کنترل کنیم، یک کنترل درونی را انجام داده‌ایم. به جای اینکه کنترل سیاسی کنیم، آمده‌ایم «کنترل فرهنگی» کرده‌ایم. چون عرصه فرهنگ با گفت وگو سروکار دارد. یعنی اگر من استدلال کردم، شما را مجاب کردم که این کار را انجام ندهید. در واقع، شما را کنترل کرده‌ام. اما این کنترل، «فرهنگی» است. الان بحث ما این است که باید این شیوه کنترل که سیاسی است و نه تنها مؤثر نیست بلکه پیامد منفی هم دارد و «امنیت ملی» را (به معنای وسیع آن) تهدید می‌کند، کنار بگذاریم و کنترل فرهنگی را اجتماعی راجانستین آن نامیم.

انتظار از «کنترل اجتماعی» این است که گروه‌های مدنی صاحب‌نظر شکل بگیرند. یعنی آرای من، توسط افراد دیگری که جامعه‌شناس هستند، کنترل شود. «کنترل فرهنگی» هم به این معنا که من از طریق گفت وگو قانع شوم، چون مهم این است که دیگری از این عمل که فکر می‌کنیم نادرست است، باز بداریم. لزومی ندارد که این کار را از طریق سیاسی انجام دهیم. باید راه‌های بسیار راحت‌تر و معقول‌تر را برگزینیم.

نکنه بعد از آن است که «انوع نگاه» هم وجه تئوریک دارد و هم وجه ایدئولوژیک. بسیاری از اهل سیاست این «وجه تئوریک» را مد نظر قرار نمی‌دهند. تئوریک به این معنا که به ساحت واقعیت، چه نگاهی دارند. فرض کنید که اگر من بدانم جامعه ما در مرحله X است، این می‌شود یک وجه تئوریک. اگر فکر کنم در مرحله X۲ قرار دارد، وجه تئوریک دیگری خواهد بود. اگر ایدئولوژی ثابت باشد، بر مبنای تئوری یک، یک سازو کار را تعریف می‌کند و بر مبنای تئوری دو، تعریفی دیگر ارائه می‌دهد.

اگر در باب جوانان، من یک تئوری داشته باشم که با تئوری شما متفاوت باشد، دو نوع سیاست در باب جوانان دنبال خواهد شد. گرچه ایدئولوژی واحد داشته باشیم.

بنابراین، گرچه یک وجه مسأله، عقاید سیاسی و ایدئولوژیک افراد و جریانات است اما وجه دیگر آن، تئوری است که ما در قبال واقعیت داریم. تئوری که ما در باب فرهنگ داریم، به نظر من در طراحی سازوکارهای کنترلی آن بسیار مؤثر بوده‌است.

**این تئوری چه بود؟**

ببینید! اگر شما فرض کنید که فرهنگ عرصه‌ای است که باید آن را از بیرون کنترل کنید، به یک شکل عمل می‌کنید ولی اگر این تئوری را داشته باشید که فرهنگ، واقعیتی است که از بیرون، «کنترل ناشدنی» است، در آن حالت به سراغ سازوکارهایی می‌روید که فرهنگ را از درون آن کنترل کند. اطلاعات را به جای اینکه با اجبار بیرونی کنترل کنید، با اطلاعات کنترل خواهید کرد. این تفاوتی است که در جهان امروز شاهد آن هستیم. می‌بینیم که خیلی کنترل‌های شدیدتر از ما در جوامع دیگر اعمال می‌شود اما هیچ‌کس احساس نمی‌کند که کنترل می‌شود. چون کنترل از طریق اطلاعات و به شکل فرهنگی انجام می‌شود. بنابراین، علی‌رغم آنکه آزادی‌ها محدود می‌شود، کسی احساس نمی‌کند که محدود شده‌است. اما اگر در همین فضا بیابید و یک کنترل سیاسی محدود اعمال کنید، افراد تصور می‌کنند که خیلی محدود شده‌اند. این تفاوتی است که از تئوری‌های متفاوت ناشی می‌شود. **مشکرم**

محمد جواد روح، نویسنده کتاب «گفت وگو با دکتر «احمد رجب‌زاده» مؤلف «ممیزی کتاب»